



تقریرات مصدّق در زندان
دربارهٔ حوادث زندگی خویش

یادداشت شده به اهتمام جلیل بزرگمهر

تنظیم شده به کوشش

ایرج افشار

تقریرات مصدق در زندان دربارهٔ حوادث زندگی خویش



یادداشت شده به اهتمام سرهنگ جلیل بزرگمهر
وکیل آن مرحوم در دادگاههای نظامی



تنظیم شده به کوشش

ایرج افشار



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۷۲]

گنجینه اسناد و تاریخ ایران



هیئت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر زاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبابی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین‌وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ‌الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



تقریرات مصدق در زندان درباره حوادث زندگی خویش



یادداشت شده به اهتمام جلیل بزرگمهر
تنظیم شده به کوشش ایرج افشار
گرافیسیت، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر
لیتوگرافی کوثر
چاپ متن آزاده
صحافی حقیقت
تیراژ ۲۲۰۰ نسخه
چاپ اول بهار ۱۳۹۹

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتراز چهارراه پارکوی، خیابان عارف نسب، کوی لادن، شماره ۶

تلفن: ۲۲۷۱۷۱۱۴ دورنما: ۲۲۷۱۷۱۱۵

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان‌ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۲



شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (یا معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قفنامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - بازرس)
سید محمود دعایی - دکتر احمد میر - ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

هیئت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیأت مدیره) - ابراهیم ابراهیمی (نایب رئیس هیئت مدیره، معاون قضائی دیوان عالی کشور)
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر عامل) - معصومه پاک‌راد (خزانه‌دار)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منصوب و اقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار - مهندس نادر افشار
بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیأت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح
دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر علی محمد میر - دکتر محمد علی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت‌نامهٔ دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمتهای مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامهٔ دهخدا و محل مؤسسهٔ باستان‌شناسی به‌طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق مادهٔ دوم برای اجرای مفاد وقف‌نامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می‌باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می‌گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق مادهٔ ۳ موافقت‌نامهٔ نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیتهٔ انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی ادارهٔ امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولید است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیتهٔ نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

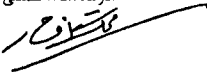
هفتم

چون نگارندهٔ این سطور به واسطهٔ کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می‌توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف‌های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همهٔ ایرانیان است می‌باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی
آذرماه ۱۳۵۸ شمسی





فهرست

- ۱۳..... یادداشت بر چاپ دوم
- ۱۵..... یادداشت چاپ اول
- ۱۹..... متن تشکر مصدق از بزرگمهر
- ۲۱..... یادداشت جلیل بزرگمهر
- ۲۳..... ۱. خاطراتی از دوران مشروطیت، دو ملاقات با محمدعلی شاه
- ۳۳..... ۲. واقعه‌ای در تفلیس و باطوم
- ۴۱..... ۳. تحصیل در پاریس
- ۴۷..... ۴. بازگشت به ایران
- ۵۱..... ۵. عزیمت به اروپا و تحصیل در سوئیس، اقامت در نوشاتل
- ۶..... ۶. بازگشت دوم به ایران، عضویت در حزب اعتدالی -
- ۵۳..... تأسیس شرکت خیریه
- ۵۹..... ۷. عضویت در کمیسیون تطبیق حوالجات و معاونت وزارت مالیه
- ۶۷..... ۸. قرارداد ۱۹۱۹ و عزیمت به سوئیس
- ۷۱..... ۹. از سوئیس تا قفقاز و بازگشت به سوئیس
- ۷۷..... ۱۰. مسافرت از سوئیس به بوشهر

۱۱. تصدی ایالت فارس ۸۱
- پیوست - دو نامه از مصدق ۸۵
۱۲. اقامت در بختیاری ۸۹
۱۳. وزارت مالیه در دولت قوام السلطنه ۹۵
۱۴. وقایعی از دوران تصدی ایالت آذربایجان ۱۰۵
۱۵. وزارت امور خارجه در دولت مشیرالدوله ۱۲۵
۱۶. هیئت مشورتی سردار سپه (رئیس الوزرا) ۱۳۱
۱۷. خلع قاجاریه از سلطنت ۱۳۹
۱۸. تشکیل جبهه ملی، ملی شدن نفت و تشکیل دولت ۱۴۵
۱۹. قضیه بستن کنسولگری های انگلیس ۱۵۳
۲۰. وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ ۱۵۷
۲۱. حزب توده، کمونیسم، خیانت قوای انتظامی و کودتای ۲۸ مرداد ۱۶۵
۲۲. حزب در ایران - مجمع بین الاحزاب ۱۷۱
۲۳. حسب حال در زندان زرهی ۱۷۳
۲۴. چند اظهار نظر کوتاه؛ دولت، شاه و ثریا ۱۸۱
۲۵. چند خاطره ۱۹۱
- توارد مطلب میان تفکر مصدق و دهخدا ۲۰۴
- سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق ۲۰۹
- حواشی پی نوشت سالشمار زندگی دکتر محمد مصدق ۲۱۵
- نام های اشخاص [در چاپ اول] ۲۲۱
- نمایه ویراست دوم ۲۲۷

یادداشت بر چاپ دوم

با یاد دوست فقیدم جلیل بزرگمهر چاپ دوم تقریرات مصدق در زندان انتشار می‌یابد.

آنچه می‌باید دربارهٔ ترکیب و تنظیم این مجموعه گفت در همان یادداشت چاپ اول آمده است. جز اینکه صورت اصلی یادداشت‌های مرحوم بزرگمهر به همان ترتیب زمانی استماع از شادروان مصدق (۲۲ جلسه) بنا به نظر دلپسند یادداشت‌کنندهٔ ارجمند با نام «رنج‌های سیاسی دکتر محمد مصدق» به اهتمام عبدالله برهان (تهران، ۱۳۷۰) هم به چاپ رسید با حواشی که بر آن افزوده شده است.

پس لزوماً یادآوری می‌شود که ترتیب گفته‌های مصدق به بزرگمهر در تقریرات مصدق در زندان به نظم تاریخی است از باب آنکه خواننده با توالی سنوات و حوادث پیش برود.

این نکته هم به ضرورت گفته می‌شود که ترتیب فهرست‌های کلیدی - از حیث صفحات در چاپ کنونی - به هم زده نشد. یعنی شمارهٔ صفحات اگرچه تغییر یافته است ولی در فهرست همان شمارهٔ

قدیم آورده شد و آن شماره میان [] در سطور چاپ کنونی قرار گرفت. علت آنکه به صفحات جدید ارجاع داده نمی شود از باب آن است که در بسیاری کتاب‌ها به چاپ اول این مجموعه ارجاع داده شده. پس اگر کسی بخواهد که آن شماره‌ها را در این چاپ بیابد ناگزیر حفظ شماره‌گذاری قدیم لازم بود.

در پایان از بانوی ارجمند شیرین بزرگمهر سپاسگزاری می شود که از تجدید چاپ *تقریبات مصدق در زندان* اظهار شادمانی کردند. باید گفت اگر شادروان پدرشان آنچه را به هنگام دیدار مصدق در زندان از وی شنیده و شبانه یادداشت نمی فرمود اکنون تاریخ چنین مدرک ارزشمندی را در اختیار نداشت.

چهارم آذر ۱۳۸۸

ایرج افشار

یادداشت چاپ اول

[۵] تردید نیست که مرحوم دکتر محمد مصدق در تاریخ ایران منشأ تأثیری عظیم شد و یکی از سرفصل‌های مهم تحوّل سیاسی ایران در دوره حکومت او اتفاق افتاد. پس برای داوری درست و بی‌غرضانه تاریخ در حق او، شناختن گوشه‌های مختلف سرگذشت او لازم است و برای رسیدن به چنین مقصودی به اسناد و مدارک اصیل و اساسی احتیاج داریم.

از جمله اسناد و مدارکی که با سرافرازی و افتخار در این کتاب تقدیم علاقه‌مندان می‌شود یادداشت‌هایی است پراکنده که سرهنگ جلیل بزرگمهر، وکیل صدیق آن مرحوم در دادگاه‌های نظامی، با همتمی والا و جرأتی تحسین‌آمیز از گفته‌های مصدق در زندان جمع‌آوری و نگاه‌داری کرده است.

۱. همان‌طور که در مقدمه چاپ دوم یاد شد، اعداد داخل [] مشخص‌کننده صفحه‌های چاپ اول این اثر می‌باشند. — ایرج افشار.

بزرگمهر این یادداشت‌ها را پس از هر مذاکره و ملاقات (بیست و دو جلسه) که با آن مرحوم می‌کرده، در حدّی که حافظه‌اش یاری می‌رسانیده بر روی کاغذ آورده است. مهم آن است که بعضی از آنها را بر مرحوم مصدق خوانده است و آن مرحوم به طور شفاهی اصلاحات لازمی را نسبت به آنها متذکر شده بوده است و یا با مداد کنار مطالبی که محتاج اصلاح می‌بوده علامت + یا ++ زده است. نخواسته است که خود با قلم در آنها دست ببرد، طبعاً به ملاحظه آنکه برای بزرگمهر ایجاد اشکالی نشود.

آقای بزرگمهر این اوراق یادداشتی را در طول مدت ۲۶ سال با تحمّل مخاطرات مختلف و احتمال هر نوع هجوم توسط سازمان‌های پلیسی به خانه خود، در جاهای مختلف پنهان کرد تا خداوند خواست که موانع از میان رفت و امکان انتشار آنها حاصل شد و توانست آنها را برای تنظیم و تحریر و تبویب و بالاخره چاپ شدن در اختیار من قرار دهد. من از این لطف دوستانه متشکرم و البته بی‌نهایت سرافراز و مفتخرم که انجام شدن کاری چنین ارجمند را که مربوط به قسمتی از خاطرات یکی از رجال کم‌مانند تاریخ ایران است آن دوست عزیز به من واگذار فرموده است. و البته واسطه این کار خیر مرحوم مهندس احمد مصدق بود.

مصدق نسبت به بزرگمهر محبت و الفتی پیدا کرده بود و چون راستی و صداقت در اعمال و رفتار او دیده بود، چنین دوستانه مطالب [۶] مربوط به حیات شخصی و وقایع سیاسی زندگی را بر او تقریر کرده بود. گواه صادق این امر، پیام نواری است که مرحوم مصدق در

«کاست»، حدود یک سال قبل از وفات ضبط می‌کند و از احمدآباد به وسیله جناب آقای مهندس احمد مصدق، فرزند ارشد خود، برای بزرگمهر فرستاده است. در اینجا متن آن پیام را که شخصاً شنیده‌ام و خود از نواری که اصل آن در اختیار آقای جلیل بزرگمهر است، بر روی کاغذ آورده‌ام به چاپ می‌رسانم تا ادعای بی‌سندی نشده باشد.

بارها گفته‌اند و در جراید نوشته‌اند که مرحوم مصدق یادداشت‌هایی دارد که در سوئیس به امانت گذارده شده و تا زمانی که مصدق معین کرده است چاپ نخواهد شد. ولی دوست عزیزم، جناب آقای مهندس احمد مصدق، فرمودند چنین مطلبی درست نیست.

بنابراین یادداشت‌هایی که اینک به چاپ رسانیده می‌شود برای مورخان و محققان بسیار ارزشمند خواهد بود و باید جملگی بر همت و جرأت سرهنگ بزرگمهر که حافظ چنین میراثی شده است آفرین بگویند. روان مرحوم مصدق هم شاد خواهد بود که مقداری از سخنان او به وسیله وکیل باصفا و وفادارش در دسترس هموطنان قرار می‌گیرد.

ناگفته نگذیریم که این یادداشت‌ها حاوی اطلاعاتی است از گوشه‌هایی از زندگی مصدق. چنانکه می‌دانیم مصدق بعضی از خاطرات خود را ضمن سخنرانی‌های پارلمانی و سیاسی خویش به تفریق گنج‌ناییده و به طبع رسیده است و پس آن نصوص نیز باید مورد اعتنا باشد. آقای بزرگمهر سعی خود را به کار برده است که یادداشت‌ها مطابقت با گفتار مصدق داشته باشد. اگر نقص و تفاوتی در این یادداشت‌ها مشاهده شود ناشی از خطای حافظه جامع است و عمل تحریرکننده که یادداشت‌ها را پس از ۲۶ سال تنظیم کرده است.

یادداشت‌های سرهنگ بزرگمهر به ترتیب وقوع حوادث نبود. ایشان هر روز، هرچه را از مرحوم مصدق می‌شنیده بدان قدر که حافظه‌اش یاری می‌کرده، پشت سر هم یادداشت کرده است. ناچار اینجانب برای آنکه یادداشت‌ها به ترتیب تاریخی چاپ شود ضمن آنکه یادداشت‌ها را به رشته تحریر بر روال و سیاق نوشته‌های مصدق، مخصوصاً کلمات - البته حتی المقدور - کشیدم، تقدم و تأخر مطلب را تا حد ممکن و مقدور رعایت کردم. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید. روان مصدق شاد باد.

ایرج افشار

لوس آنجلس، یازدهم فروردین ۱۳۵۹

بازخوانی چهارم آذر ۱۳۸۸

[۷] متن تشکر مصدق از بزرگمهر

(نقل شده از نوار)

بدین وسیله به دوست عزیزم جناب آقای جلیل بزرگمهر از راه دور درود می‌فرستم و از رفتار جوانمردانه‌ای که در تمام مدت وکالت من در دادگاه نظامی و در لشکر دوزرهی نسبت به من مرعی داشته‌اند تشکرات صمیمانه خود را تقدیم می‌نمایم و از روی حقیقت همین چند ماهی که محاکمه اینجانب در دادگاه نظامی جریان داشت و از دیدار ایشان لذت می‌بردم تصور نمی‌شد که در حبس و در زندان به سر می‌برم.

ولی بعد که این محاکمه دستوری به آخر رسید و از دیدار ایشان محروم شدم، ایامی را بسیار ناگوار به سربردم و اکنون که قریب ۱۲ سال از حبس من می‌گذرد، نمی‌توانم از قلعه احمدآباد خارج شوم و یا غیر از فرزندانم با کسی حق ملاقات دارم.

نظر به اینکه عمر من دیگر وفا نخواهد کرد که به دیدار ایشان برسم بدین وسیله تشکرات قلبی خود را از رفتار جوانمردانه‌ای که نسبت به این هموطن خود داشته‌اند تقدیم می‌کنم. بقا و سلامت ایشان و خاندان محترمشان را از خدا خواهانم.

[۸] یادداشت جلیل بزرگمهر

یادداشت‌هایی از خاطرات و گفته‌های مرحوم دکتر محمد مصدق که در فاصله دادگاه بدوی و تجدیدنظر از ایشان به طور دیکته می‌شنیدم یادداشت و بعد پاکنویس می‌کردم و بعد ایشان اصلاحاتی در آن به عمل می‌آوردند. حتی در یک مورد فرمودند به استاد دهخدا مراجعه نمایم که ایشان به وجه صحیح‌تری می‌توانند شرح واقعه را بازگو کنند و در اختیارم قرار دهند و همان‌طور عمل می‌شد.

ضمناً بنویسم که غرضم تاریخ‌نویسی نیست. ذوق و صلاحیت علمی در این کار ندارم. فقط یادداشت‌های دکتر مصدق در زندان را که دیکته نموده‌اند ضبط کرده‌ام. باید اضافه شود که بیان مطالب این یادداشت‌ها برای وقت‌گذرانی و جوابگویی به سؤالات من بود. من ایشان را بر سر حرف و حدیث و بیان مطالب می‌آوردم. ایشان خود اساساً به شرح حال‌نویسی معتقد نبودند. هر وقت استدعا می‌کردم می‌فرمودند مردم خودشان باید بدانند و می‌دانند.

جلیل بزرگمهر

[۹] خاطراتی از دوران مشروطیت دو ملاقات با محمدعلی شاه *

تا روزی که مرحوم مظفرالدین شاه حیات داشت، چون اعطاکننده مشروطیت ایران بود و به آزادی عقیده داشت برای آزادیخواهان مشکلاتی روی نمی داد. ولی پس از فوت شاه چون سلطنت به محمدعلی میرزا ولیعهد، پسر بزرگ او، رسید (و او آزادیخواه نبود و تحصیلاتی نداشت) افکار و رفتارش موجب نگرانی عموم بود، و با اینکه خود او متمم قانون اساسی را امضا کرده بود به امضای خود وفادار نماند. حتی المقدور می خواست از مقررات آن عدول کند و به هر طور بود استبداد را جانشین آزادی نماید.

محمدعلی شاه با [هر] وزیری که به مجلس می رفت و به مشروطیت احترام می گذاشت مخالفت می کرد. عده ای از مستبدین

* یادداشت شده به تاریخ سه شنبه یازدهم اسفند ۱۳۳۲. در قسمت هایی از این نوشته، مرحوم مصدق با مداد اصلاحاتی را لازم دیده و بعضی مطالب را حذف کرده است. سرهنگ جلیل بزرگمهر در انتهای یادداشت نوشته است: «روز شنبه ۱۳۳۳/۱/۷ تصحیح شد.» - ا.ا.

هم که با مشروطیت مخالف بودند در اطراف او جمع شده بودند و در پیشرفت کار مشروطیت کارشکنی می کردند.

نظرم هست که روزی در صاحبقرانیه به من گفت: «چون شما با آقا سید عبدالله بهبهانی مربوطید، آیا ممکن است میانه او را با من گرم کنید؟»
 [۱۰] گفتم: «شاه چه احتیاجی به ایشان دارند.»

گفت: «مگر نمی بینی عده ای دور ایشان جمع شده اند و امروز ایشان در سیاست مؤثرند.»

گفتم: «ایشان دکانی باز کرده اند و در آن متاعی می فروشند که آن مشروطیت است و مشتریان زیادی خریدار این متاع اند. شما هم اگر چنین دکانی باز کنید، من تردید ندارم که دکان ایشان تخته می شود و مشتریان ایشان همه در مقابل دکان شما جمع می شوند.»

گفت: «حالا فهمیدم که سر شما هم بوی قرمه سبزی می دهد!» همان روز عصر که فصل تابستان بود، مرحوم بهبهانی را در مهتابی خانه خودش ملاقات کردم و قضیه را برای ایشان شرح دادم. خندید و گفت: «مطلب همین است که شما گفته اید.»

* * *

در دوره سلطنت محمدعلی شاه، آزادیخواهان مملکت، بیش از زمانی که مشروطه داده نشده بود و قانون اساسی امضا نشده بود، دچار زحمت و مشقت بودند. تا اینکه اختلاف بین آزادیخواهان و شاه به آن درجه از شدت رسید که شاه از قصر شهری به باغ شاه رفت. به خاطر دارم همان روزی که شاه حرکت کرد از «انجمن مظفری» که محل آن در میدان بهارستان و در خانه مرحوم مسیح الملک شیرازی،

پدر آقای سردار فاخر حکمت، بود دعوتی به انجمن‌های دیگر رسیده بود که هریک نماینده تام‌الاختیاری با مُهر انجمن (برای اینکه عریضه تهیه شده برای شاه را مُهر کنند) روانه «انجمن مظفری» کنند.

[۱۱] آن وقت احزاب سیاسی وجود نداشت و آزادیخواهان برای حمایت از مشروطیت انجمن‌هایی تشکیل داده بودند و من عضویکی از آنها به نام «مجمع انسانیت» مرکب از اهالی آشتیان و گرکان و نفرش بودم و مرحوم مستوفی الممالک^۱ که آشتیانی بود، رئیس مجمع بود و من نایب‌رئیس بودم. نایب‌رئیس دیگر، مرحوم میر سید علی خان معزالسلطان^۲، مترجم یا معاون مسیو نوز بلژیکی، رئیس گمرکات بود. هر وقت نماینده‌ای از «مجمع انسانیت» خواسته می‌شد، چون معزالسلطان اهل نفرش بود و جمعی از همولایتی‌های خود را در جلسات همراه می‌آورد، فوراً پیشنهاد می‌کردند معزالسلطان از طرف مجمع به سِمَتِ نمایندگی اعزام شود. معزالسلطان به واسطهٔ تمول زیادی که پیدا کرده بود، بسیار مایل بود که در اجتماعات ملی شرکت کند و به همین ملاحظه در چند انجمن عضو شده بود. ولی روزی که «انجمن مظفری» نماینده‌ای خواسته بود هیچکس پیشنهادی برای اعزام ایشان نکرد. پس من با مُهر انجمن آنجا رفتم تا عریضه‌ای که برای تقدیم به شاه تهیه کرده بودند مُهر کنم.

عریضه این بود که شاه از ملت دوری نکند و به نظریات و افکار مردم احترام بگذارد.

۱. مصدق و مستوفی نوه‌عمو بودند. - ا.ا.

۲. رئیس خاندان حسابی. - ا.ا.

پس از آن، «انجمن مظفری» پیشنهاد کرد که حضور نمایندگان تام‌الاختیار انجمن‌ها در یک محل برای مقابله با پیشامدی فوق‌العاده که ممکن بود روی دهد، ضروری است و مسجد سپهسالار را که جنب مجلس شورای ملی و مرکز سیاست مملکت بود، برای این کار معین کردند و به نمایندگان انجمن‌ها هم گفتند که همه‌روزه با مُهر انجمن [۱۲] در مسجد سپهسالار حاضر شوند. هر انجمن یکی از طاقماهای مسجد را محل حضور اعضای خود معین کرد که در آنجا تجمع می‌کردند و نطق می‌نمودند. «مجمع انسانیت» هم به همین صورت محلی را در مسجد [سپهسالار] برای خود معلوم کرده بود.

پس از آن، کمیسیونی به نام «کمیسیون حرب» برای ترسیم نقشه مبارزه با دولت تشکیل شد و من یکی از اعضای آن کمیسیون بودم و محل آن در چهل‌ستون مسجد [سپهسالار] تعیین گردید. در این کمیسیون بیشتر از مسائل جنگی مذاکره می‌شد. در آنجا دو نفر از اعضا نسبت به شاه فحاشی زیاد می‌کردند و حقیقتاً شنیدن آن حرف‌ها تأثرآور بود.

در یکی از روزها، نتیجه کار کمیسیون این بود که نمایندگان انجمن به سربازان ملی انجمن اعلان کردند که در مجلس حاضر شوند و از هر پیشامدی که روی دهد جلوگیری کنند. البته تمام انجمن‌ها دارای سرباز ملی نبودند و بعضی از آنها سرباز داشتند، از آن جمله «مجمع انسانیت» عده‌ای سرباز مسلح، در حدود ۱۳۰ نفر داشت.

سه روز بیشتر از این جریان نگذشت که چون صبح از خانه به قصد رفتن به کمیسیون حرکت کردم، در چهارراه مخبرالدوله صدای شلیک توپ شنیدم. چیزی نگذشت که دیدم آزادیخواهان دستگیر شده را با

درشکۀ پالکونیکِ رئیس قزاقخانه و با محافظ و وسایل دیگرِ نقلیه به باغ‌شاه می‌برند. البته هرکس که وحشت و نگرانی از دستگیری خود داشت برای خود نقشه‌ای کشید و راهی گرفت و رفت. من هم برای اینکه اگر واقعه‌ای رخ دهد بتوانم خود را نجات دهم با مرحوم میرزایحیی خان [۱۳] سرخوش، منشی سفارت انگلیس، که سال‌ها دوستی داشتم و منزل او در خیابان سمت غربی سفارت انگلیس بود مذاکره کردم. او به من قول داد که اگر در موقع پیشامد به منزل او بروم و مخفی بشوم از من پذیرایی خواهد کرد.

محمدعلی شاه چندی پس از بمباران مجلس تصمیم گرفت که مجلس دیگری برپا کند و مردم را به داشتن مجلسی که خود تصور می‌کرد قائم‌مقام مجلس شورای ملی می‌شود، راضی نماید. آن مجلس را به دارالشورای کبری موسوم کرد و محل آن را عمارت خورشید، محل فعلی وزارت دارایی، قرار داد.

حشمت‌الدوله^۱ و الاتبار^۱، منشی مخصوص محمدعلی شاه (که در دستگاه او از آزادیخواهان حمایت می‌کرد) برای اینکه مرا از نگرانی و تشویش درآورد، دستخطی هم برای عضویت من در مجلس مزبور صادر کرد و برایم فرستاد. مرحوم مشیرالسلطنه صدراعظم، مجلس مذکور را افتتاح کرد و مرحوم نظام‌الملک از طرف شاه به ریاست آن منصوب شد.

۱. مادر من پس از فوت پدرم به عقد مرحوم میرزا فضل‌الله خان وکیل‌الملک، منشی مخصوص مظفردالدین‌شاه، درآمد و او پدر آقای حشمت‌الدوله و الاتبار بود. آقای ثقت‌الدوله دیبا از مادر با من یکی و از پدر با آقای حشمت‌الدوله یکی است.

پس از اینکه مذاکرات تشریفاتی خاتمه پیدا کرد و اعضای مجلس توانستند صحبت‌های دیگری بکنند، یکی از اعضا موسوم به میرزا عباس خان مهندس باشی از نظام‌الملک پرسید: «این مدعی‌العموم که در زمان مشروطیت پیدا شد چه صیغه‌ای بود؟»

مرحوم نظام‌الملک گفت: «در دربار سلاجقه شخصی بود موسوم به طرخان که محافظت شخص سلطان [۱۴] به عهده او واگذار شده بود. طرخان می‌توانست هر وقت و هر ساعت بدون اجازه به‌عنوان اینکه می‌خواهد شاه را محافظت کند وارد اطاق شاه بشود. به‌طور خلاصه طرخان هر کاری که می‌خواست می‌کرد. مدعی‌العموم هم آن کسی است که هر باقلوایی که می‌خواهد می‌خورد!»

چیزی نگذشت که ناهار آوردند و پس از صرف ناهار متفرق شدند. من فقط در همان یک جلسه از آن مجلس حاضر شدم.

* * *

بعد به این فکر افتادم که تصمیم خود را برای رفتن به اروپا و شروع به تحصیلات عالی‌ه که داشتم، اجرا کنم. چندی نگذشت که وسایل آماده شد. اما ناچار بودم که از شاه اجازه بگیرم. زیرا بدون اخذ اجازه، صدور تذکره برای من ممکن نبود. باز آقای حشمت‌الدوله والاتبار، دستخطی به امضای شاه رسانید که برای من تذکره صادر کنند.

ولی اشکالی هم وجود داشت و آن این بود که در این وقت، سعدالدوله که متمایل به سیاست روس بود وزیر امور خارجه شده بود و اعضای وزارت امور خارجه با او مخالفت می‌کردند. سعدالدوله با یکی از اعضای «انجمن آذربایجان» موسوم به میرزا آقا نفتی که بعدها

به اعتمادالملک ملقب شد، مربوط بود و ضمناً در همان ایام دایی من عبدالحسین میرزا فرمانفرما، والی آذربایجان بود. «انجمن آذربایجان» در نتیجه اقدامات میرزا آقا [نفتی] مرا به تلگرافخانه خواستند و به وسیله من پیغام دادند که اگر سعدالدوله به وزارت امور خارجه نرود بازار تبریز تعطیل خواهد شد و محمدعلی شاه از این جریان خود از [۱۵] طریق تلگرافخانه مطلع بود. اتفاقاً فردای آن روز که من به دربار رفتم، شاه از من پرسید که: «شما در تلگرافخانه بودید چه خبری دارید؟» مقصودش از این سؤال آن بود که من او را رسماً از نظریات «انجمن آذربایجان» مطلع کنم تا او بتواند سعدالدوله را در مقام خود استوار کند. در جواب گفتم که: «خبری نبود.»

سعدالدوله از مخالفت من با خود مطلع بود. پس ممکن بود که از صدور تذکره خودداری کند. ضمناً مطلب دیگری هم پیش آمده بود که ممکن بود موجب عدم صدور تذکره باشد و آن این بود که در همین ایام که سعدالدوله به وزارت خارجه رسیده بود و به علت مخالفت اعضا نتوانسته بود به کار ادامه دهد و خود را مبلغ ۲,۸۰۰ تومان، برای خرید اثاثیه جهت وزارت امور خارجه از دولت طلب کار می دانست و این مبلغ را معاون الدوله، وزیر خزانه، حواله کرده بود که متصدیان کارهای فرمانفرما از محل مالیات املاک فرمانفرما در کرمانشاه بپردازند. اما چون حوالجات دیگری از طرف معاون الدوله در قبال مالیات مذکور صادر شده بود و این حوالجات پرداخت شده بود و از آن سعدالدوله لاوصول مانده بود، سعدالدوله این امر را از چشم من می دید.

نظرم هست که سعدالدوله به واسطه فشار آزادیخواهان در

سفارت بلژیک متحصن شد. خودش پیش از آن مدتی نماینده ایران در بلژیک بود. پس از مدتی تحصن در سفارت بلژیک چون به خانه خود رفت من از او دیدن کردم. در آن جلسه سدراک خان ارمنی، منشی سفارت بلژیک، هم بود. سعدالدوله به من گفت: «شما نگذاشتید که مطالبات من وصول شود. باشد تا من به دست همین سدراک خان طلبم را وصول کنم.» ازین گفته این طور استنباط می شد [۱۶] که روزی بلژیک به استثمار ایران می پردازد و آن روز سدراک خان می تواند طلب او را وصول کند. به هر تقدیر، تذکره مسافرت برای من صادر شد و سعدالدوله هیچ نوع اظهار مخالفتی نکرد.

موقع حرکت لازم بود که من یک اجازه حضوری هم علی الرسم از شاه گرفته باشم. برای این کار به باغ شاه رفتم. اتفاقاً موقع توقف در آنجا جلوی چادر نیرالسلطان^۱، فراشباشی محمدعلی شاه، بودم. باید دانست که نیرالسلطان اسماً فراشباشی بود، ولی معنأ از کسانی بود که با آزادیخواهان کمال مساعدت و همراهی را می کرد.

در این اثنا، ارشدالدوله که در اوایل مشروطیت یکی از آزادیخواهان بود و بعد در زمره هواخواهان محمدعلی شاه قرار گرفته بود آمد و در آنجا نشست. بعد از آن، دونفری که در کمیسیون حرب پیش از همه سنگ آزادی و مشروطیت را به سینه می زدند و آن کلمات توهین آمیز را به پادشاه می گفتند، آمدند و با ارشدالدوله داخل

۱. به تبعید نیرالسلطان و فعالیت های آزادیخواهان اش در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ پاریس و جامعه ملل و ارتباط با دکتر مصدق در صفحه ۴۸ چاپ اول و صفحه ۶۵ چاپ فعلی اشاره شده است. -۱.۱.

مذاکره و نجوا شدند. حضور این دونفر سبب شد که من فوق‌العاده نگران و متوحش شدم و یقین حاصل کردم که آنها گزارش روزهای کمیسیون حرب را هم به شاه می‌داده‌اند. با خود می‌گفتم: «چطور ممکن است که من امروز بدون حادثه‌ای از این معرکه خلاص شوم.» شاه در اندرون خود، که در باغ وزیر افخم و مقابل باغ‌شاه واقع شده بود، منزل داشت.

در این وقت یکی از خواجه‌های او موسوم به عبدالله خان - که از زمان ناصرالدین‌شاه من او را دیده بودم و [۱۷] می‌شناختم و در دستگاه عزیزالسلطان بود و پس از قتل ناصرالدین‌شاه به تبریز رفته بود و جزو خواجه‌سرایان حرم محمدعلی‌شاه شده بود - از آنجا گذشت. به او گفتم: «آیا ممکن است که امروز من شرفیاب شوم، چون که فردا باید حرکت کنم.» با سابقه‌ای که داشت، فوراً رفت و به عرض شاه رسانید. شاه در دالان باغ وزیر افخم مرا پذیرفت.

پس از شنیدن، از علت مسافرت گفت: «تصور می‌کردم که شما یک فیلسوف هستید و اکنون اقرار می‌کنید که هیچ نمی‌دانید و تازه می‌خواهید بروید در اروپا تحصیل کنید. این هم بهانه‌ای است برای فرار از ایران، چون شما از وضعیت امروز خوشحال نیستید. بروید، من دیگر چیزی نمی‌گویم و شما را به خدا می‌سپارم.»